

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه شعراء (جله ششم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۳۳/۰۱/۹۶

انشاءالله که میلاد امیرالمومنین (علیه السلام) بر همه‌ی ما مبارک باشد و از برکت این میلاد قوه‌ی ولایت و نبوت در جامعه ما جاری بشود. مثل بارانی که باران رحمت است و نازل می‌شود، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد. همچنین شهادت حضرت زینب (سلام الله علیها) را به همه تسلیت می‌گوییم. انشاءالله که بتوانیم عقل مان را بارور کنیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

با توجه به اینکه ایام البيض است و همه‌ی شما دوست داشتید تا در اعتکاف شرکت و عبادت خدا را می‌کردید، اما از توفیق شرکت در اعتکاف محروم هستیم، در عوض خدا تفضل کرده و توفیق دیگری را که شرکت در مجلس قرآن است را نصیب ما کرده، از یک توفیقی به توفیق دیگری و از یک دری به در دیگری. هرکسی نیت کند، حاجاتی که در ذهنش دارد را در نظر بیاورد و برای استجاب آن سه صلوات بفرستد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۰۸)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۱۰)

مدتی برایم سوال بود که چرا قرآن این مقدار از پیامبران و به این نحو مثال می‌زند. در صورتی که ما وقتی از پیامبران صحبت می‌کنیم، جور دیگری حرف می‌زنیم. مثلاً شما وقتی راجع به پیامبر خاتم صحبت می‌کنید یعنی در جلسات قرار است از پیامبر خاتم صحبت کنید، می‌گویند شب تولد پیامبر، یا می‌گویند شب شهادت پیامبر.

راجع به پیامبر چگونه ما صحبت می‌کنیم؟ می‌گویید که «لولاك لما خلقت الافلاك». مثلاً می‌گوییم که شب تولد امیرالمومنین (علیه السلام) است. اگر امیرالمومنین (علیه السلام) نبود، پیامبر نیز نبود، افلاک هم نبود.

یا اینگونه صحبت می‌کنیم که همه عالم در دست امیرالمومنین (علیه السلام) یا پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. سبک مجالس ذکر ما در مورد اهل بیت یا پیامبر، تعریف و تمجیدهای خیلی خوب است. البته نمی‌گوییم اشکال دارد اما وقتی خدا می‌خواهد از پیامبرانش صحبت کند، مانند خودش صحبت می‌کند نه مثل ما! «لیس کمثل شی». هیچ انتظاری نداریم که خدا مانند ما عمل کند، هرچند خدا انتظار دارد که ما مثل او عمل کنیم! اما خود این یک علامت سوال است که خود ما آنقدر پیامبران را بالا می‌بریم که دستمان به آنها نمی‌رسد. ولی خدا پیامبران را آنقدر پایین می‌آورد که همه دستشان به آنها می‌رسد! به هر حال ما باید شیوه‌مان را در توصیف اهل بیت و پیامبر اکرم (علیهم السلام اجمعین) به شیوه قرآن شبیه کنیم.

البته ممکن است عده‌ای بگویند که مطالبی که گفته می‌شود براساس روایات است. مثلاً روایت معرفت نفس، روایت.. در توصیفات اهل بیت. ما طوری انسان کامل و اهل بیت را تعریف می‌کنیم که روز به روز فاصله مان از او بیشتر می‌شود. به نظر می‌رسد که باید مقداری تجدید نظر کنیم. بیایم سبک خود قرآن را پیش بگیریم. قرآن چگونه پیامبرش را معرفی می‌کند؟

قرآن، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را و حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) را معرفی کرده است. حالا ببینیم بقیه انبیاء چگونه معرفی می‌شوند.

بعضی‌ها آمدند و گفتند پیامبر ما ربطی به دیگر پیامبران ندارد. او آنقدر درجه اش بالا است که توصیفش نمی‌توان کرد. می‌گوییم قبول! در همین سوره در مورد پیامبر ما نیز یکسری حرفهایی زده شده است. شما بر اساس همین سیستم بیاید پیامبر و اهل بیت‌شان را تعریف کنید.

به این شیوه که:

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶)

خیلی جالب است گفته می شود «اذ قال لهم اخوهم» نوح برادرشان ، یعنی وقتی می گفتند نوح حس برادری با او داشتند. پیامبر مانند یکی از برادرانشان است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷)

وقتی هم حضرت نوح (علیه السلام) خودش را معرفی کرد گفت من رسول امین هستم. یعنی اولاً که من حرفی از خودم ندارم و دوم هم اینکه حرفی از خودم ندارم بلکه امانت دارم. یعنی دقیقاً همان چیزی را که از جانب خدا دریافت می کنم، به شما می گویم. هیچ گونه اعوجاجی ندارد.

سوال: اخوهم به چه معناست؟

- یعنی از جنس خودشان است یعنی از قوم خودشان است و احساس شان احساس دور نبود. یکی از دلایل نیز همین بود، که او را نمی پذیرفتند.

حالا ما پیامبران را یا بخاطر این نمی پذیریم که خیلی نزدیکند و یا بخاطر اینکه خیلی دورند و این کار شیطان است که مردان بزرگ را طوری ترسیم می کند که همه احساس می کنند که خوب شدن، دور است. مانند عرفا و شهدا، یعنی حتی درباره کسانی که از انبیا فاصله دارند نیز همین کار را می کنند. نمی گوئیم نوشتن کتابهای عرفا و شهدا کار اشتباهی است اما آنهایی که می خوانند، باید بدانند.

مثلاً وقتی زندگی شهید را می نویسند مثلاً ۲۰ یا ۲۵ سال خدا به او عمر داده است. فرض بگیرید تمام زندگی اش را نوشته اند اما بالاخره این بنده خدا اشتباه هم داشته است اما اشتباهات را که در کتاب نمی نویسند.

در زندگی خانوادگی و یا در رابطه با همسر نیز یکسری مطالب را گلچین شده می گویند و سطح توقعات افراد را بالا می برند، آنقدر که قابل دسترسی نیست.

یکی از کارهای شیطان این است که کارخوب و خیر را از ما دور می‌کند. ما احساس می‌کنیم که لایق کار خوب نیستیم و این شهدا و انبیاء هستند که لایق کار خوب هستند!

پیام «فاتقوا الله و اطیعون» پیام همه‌ی انبیاست و خدا تکرار می‌کند. وقتی آن حرف، حرف اصلی و حرف انبیاست، خدا از تکرار کردن آن حرف ابایی ندارد.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۰۸)

یعنی از خدا بترسید و در محضر خدا باشید و از من اطاعت کنید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۱۰)

اینکه می‌بینید یک پیامی مانند «فاتقوا الله و اطیعون» اینجا دوبار تکرار می‌شود مانند این است که شما بگویید حاصل عمر حضرت نوح (علیه السلام) بعد از چند هزار سالی که خدا به او عمر داد، چه بود؟ آن ثمره این است: «فاتقوا الله و اطیعون».

سوال: اینکه می‌فرمایند بالا انگاشتن پیامبر و یا انبیاء، موجب فاصله می‌شود.. آیا واقعا آنها بالا نیستند؟

- بالا بودنشان موجب می‌شود که شما به آنها اعتماد کنید و اگر چیزی گفتند از آنها اطاعت کنید. بالا بودنشان باید به این صورت باشد که شما را به سمت اطاعتشان پیش ببرد نه به سمت اینکه ما را دور کند. یعنی الان پیامبر اعظم یا امیرالمومنین (علیه السلام) یا هر کدام از بزرگواران پیامشان این است «فاتقوا الله و اطیعون». حالا اگر ما بخواهیم از پیامبر اطاعت کنیم، باید چطور اطاعت کنیم؟ کتاب نهج الفصایح یا نهج البلاغه را می‌خوانیم. هرجایی گفتند «اطیعون» به معنای هم راستایی است. یک تبعیت داریم و یک اطاعت. یعنی اگر خواستید به سمت خدا بروید، هم راستای با من باشید.

برای اینکه انسان از کسی اطاعت کند باید نظام باوری او را قبول کند و نظام رفتاری او را بپذیرد. پذیرفتن ملاک است. برای پذیرفتن هم باید بداند که او نظرش چیست. یعنی اگر از ما پرسیدند که اهل بیت و یا پیامبر (علیهم السلام اجمعین) نظرشان راجع به خدا و یا اسلام چیست، باید بدانیم. باید هم راستا باشیم.

سوال: علم زیاد ایشان و تسلطشان بر شما و اینکه از درونیات باخبرند، ایجاد فاصله نمی کند؟

- نه اصلا مهم نیست. اینها برای ما مهم شده اما برای خدا مهم نیست! برای خدا مهم این است که یک کسی بنام نوح (علیه السلام) را فرستاده و حرفهایی می زند. حالا اینها باید با نوح (علیه السلام) هم راستا بشوند، همین.

ما باید در ایام عید و شهادت اهل بیت (علیهم السلام) شروع به خواندن باورها و اخلاقیاتشان کنیم. ببینیم آنها راجع به مسائل اعتقادی، درباره معاد، درباره سبک زندگی، چگونه فکر می کردند و سپس با آنها هم راستا شویم. این می شود قدردانی از آنها.

سوال: وقتی یکسری چیزها را نقض و یکسری را تایید می کنند و بعد در مرحله اجرا سهل انگاری می شود، این موجب فاصله افتادن نمی شود؟

- حتما فاصله ایجاد می کند و نباید اینطور باشد چون این مخالف تقواست.

یکی از بهترین راههای برداشتن فاصله یا نزدیک شدن به اعتقادات اهل بیت (علیهم السلام) ادعیه حضرات است. بهترین محل هایی که معصومین یا انبیاء الهی باورهای خودشان را مطرح کردند، دعاهای آنهاست. مثلا تعقیبات نماز صبح را که می خوانید بخاطر هم راستایی با حضرت زهرا بخوانید یعنی اینکه ما هم مثل شما فکر می کنیم. آنقدر این کار باید انجام شود تا فاصله ها برداشته شود. اطاعت بسیار مهم است چون بواسطه اطاعت همه ی منافع و مواهبی که خداوند به همه ی انبیاء الهی داده است به انسان داده می شود و فرقی هم نمی کند که انسان بالا باشد یا پایین.

سوال: اینکه مثلا مالک اشتر بجای امیرالمومنین (علیه السلام) به جنگ رفت یک تدبیری برای خودش داشت. از دست امیرالمومنین (علیه السلام) ناراحت بود اما در کنارش حرف امیرالمومنین (علیه السلام) را هم اطاعت کرد اما مشخص بوده که دوامی ندارد این یعنی ایشان با زیرکی هم راستا شدند؟

- باید به این موضوع توجه شود که اطاعت مراتب دارد؛ اطاعت در رفتار، در عمل و در باور.

سوال: مثلا وقتی فرمایشات بزرگان و امامان را قبول می‌کنیم اما در عمل اجرا نمی‌کنیم، این چطور اطاعت کردنی است؟!

- این اطاعت نیست، تبعیت است. در اطاعت هم راستایی است مانند اینکه شما یک میدان جاذبه‌ای دارید، هر چیزی که در این میدان باشد، آن را می‌رباید، این می‌شود اطاعت. اطاعت یعنی قرار گرفتن در میدان جاذبه امامت، قرار گرفتن در مدار امامت.

تبعیت یعنی پیروی کردن از جزئیات اوامر و نواهی اما اطاعت یعنی در مدار قرار گرفتند. اطاعت بالاتر از تبعیت است، اطاعت مثل صراط مستقیم است که جهت را تعیین می‌کند. مثلا کسانی که خیلی غرب را دوست دارند از آن اطاعت می‌کنند. در واقع در اطاعت حب و میل است اما در تبعیت انسان کاری را انجام می‌دهد فقط بخاطر اینکه کسی آن را گفته است. مقام اطاعت خیلی بالاتر است.

اگر کسی تبعیت نداشته باشد حتما اطاعت نیز ندارد. تبعیت مصداقی‌تر و جزئی‌تر است. اطاعت مانند این است که می‌گوییم انسان مومنی است. بعد می‌گوییم اینکه مومن است، یعنی چه؟ یعنی انسان خوبی است یعنی دزدی و گناه و .. نمی‌کند و میلی هم به انجام این کارها ندارد.

آیت الله بهاء الدینی می‌گویند: مبدا میل باید تغییر کند تا انسان اصلاح شود. مبدا میل یعنی اطاعت. مبدا دین باید تغییر کند تا انسان اصلاح شود. یعنی ذائقه فرد به خوبی است و نه به ظلم. مانند این است که بگوییم هر کسی ذائقه و تمایلاتش مثل انبیاء باشد، پس به آنها نزدیک است. ساختار وجودی اطاعت، توجه و فعل است و ساختار وجودی تبعیت، فعل و عمل.

قَالُوا اَنْتُمْ مِنْ لَكُمْ وَاَتَّبَعَكَ الْاَرْضُ ذُلُوْنَ (۱۱۱)

حضرت نوح (علیه السلام) می‌گوید «فاتقوا الله و اطیعون». اینها به جای اینکه بگویند آیا ما تقوای خدا پیشه کنیم و از تو اطاعت کنیم، معنای آن را گفتند پس انسانهای عاقلی بودند! گفتند «أ نومن لك». اطاعت خیلی نزدیک به ایمان است یعنی فهمیدن «اطیعون» است اینکه به من باور داشته باشید و اگر کاری کردم بدانید که درست است. و اگر کاری را انجام دادم و شما انجام ندادید، بدانید که فاصله دارید و در نتیجه باید فاصله‌تان را کم کنید.

جالب است که آنها گفتند «وَأَتَّبَعَكَ الْاَرْضُ ذُلُوْنَ» یعنی حرف شنوی دارند اما الزاما حرف شنوی اطاعت کامل نیست، اطاعت بالاتر است.

در زیارتنامه‌ها «مطیع» را برای حضرت عباس (علیه السلام) به کار می‌بریم. «مطیع» بودن انسان را در درجه و مرتبه قرار می‌دهد.

سوال: اگر مصداق اطاعت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) معرفی بشود، پس ما خیلی از آن دور هستیم.
- خیر، هر کسی در حد وسعش می‌تواند. مانند اینکه بچه شیعه در هر حال شیعه است! نه اینکه بخواهند بزرگ جلوه اش دهند بلکه می‌خواهند بگویند که جنس او از جنس رسول است.

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲)

به نظر بنده حضرت نوح (علیه السلام) در قرآن، (در کتاب حکمت هم نوشته شده است) نماد فطرت اولیه انسان است. یعنی اگر کسی خواست فطرت اولیه انسان را بسنجد که چه چیزهایی در آن تعبیه شده است آیاتی که راجع به حضرت نوح (علیه السلام) است را مطالعه کند. یعنی پایه‌ای ترین فضایی که خداوند برای انسان قرار داده است. مبداء انسان از حضرت آدم (علیه السلام) و سپس حضرت نوح (علیه السلام) معرفی می‌شود. از حضرت نوح (علیه السلام) دستورات و شریعت آغاز می‌شود.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳)

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴)

إِنَّا إِنَّا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۱۵)

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶)

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷)

هر کس که می‌خواهد خودشناسی کند و ببیند مطابق انبیاء است یا خیر، یکی از خصوصیاتش در آیات این است. این آیات ملاک بسیار خوبی به ما می‌دهد. ما خودمان تست کرده‌ایم و دیده‌ایم که خیلی جواب می‌دهد! حتما شما نیز این کار را انجام بدهید. فقط دقت کنید که ببینیم چه می‌گوید:

یک انسان الهی آمد و حرفی زد؛ گفت «فاتقوا الله و اطیعون». که حرفش یا درست است و یا غلط.

جواب آنها هم که گفتند «وَاتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ». تا اینجا ایرادی ندارد. یعنی چیزی برایشان مهم شد. اینکه اطرافیان حضرت نوح (علیه السلام) انسان‌های دون پایه و مستضعف بودند. افراد ناداری که جذابیتی برای مردم نداشت که اینها با حضرت

نوح (علیه السلام) باشند. گفتند ای نوح ما نمی توانیم به تو ایمان بیاوریم چون عده ای از انسان‌های دون پایه از تو تبعیت می کنند و این موضوع به ما حس خوب نمی دهد. جواب حضرت نوح (علیه السلام) هم جواب خوبی است: من چه می دانم که اینها چگونه هستند، من که نمی توانم جسارتی به آنها کنم و آنها را از خودم دور کنم. ببینید یک مرتبه فضای بحث تغییر می کند:

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶)

اگر دست برداری سنگسارت می کنیم.

در واقع بین استدلال اولی و دومی فاصله خیلی زیاد هم واقع شد. هر وقت دیدید با کسی بحث می کنید و فاصله بین استدلالتان زیاد شد، بدانید که یک جایی را خطا می کنید.

مثال: مثلا با همسرتان صحبت می کنید و می گوید خانوم این جا کار شما اشتباه بود است. بعد او نمی پذیرد و می گوید که شما اشتباه می کنید. حالا رده دوم بحث چیست؟ اینه که بگویید یک دلیلی بیاوریم که اشتباه او رو اثبات کنیم یا مثلا بگوییم پس اگر آدم اینطور صحبت نکند، چه بکند؟ اینطور بگوید بهتر نیست؟

حالا اگر رده دوم و سوم بحث این باشد که تو اصلا من را دوست نداشتی! واقعا این به موضوع چه ربطی دارد؟!

زمانیکه راجع به یک رفتاری صحبت می کنید چرا به بقیه چیزها ربط می دهید؟! و مطرح کردن صحبت‌هایی ازین دست وقتی استدلالتان پلکانی بالا نمی رود و یک مرتبه چند مرحله جلوتر می رود، بدانید یک جای کار ایراد دارد. این بندگان خدا به حضرت نوح (علیه السلام) گفتند که ای نوح کسانی از تو پیروی می کنند که پا برهنه اند. رده بعدی افراد در تفکر این‌ها چیست؟ اینکه این پابرهنه‌ها نمی توانند فکر کنند و کارهایشان زشت است و....

نهایتا می توانستند به ایشان بگویند که به شهر دیگری بروند اما چرا باید یک مرتبه بگویند که سنگسارت می کنیم؟!

از این داستان‌ها در تاریخ بسیار اتفاق افتاده است که نمونه‌اش در کربلا هم بود.

سوال: فاصله بین استدلال‌ها می تواند معیاری باشد که ما چقدر فاصله داریم؟

- می توانید بسنجد که ما چقدر تابع نفسانیت هستیم. چون خصوصیت نفس این است که یک چیزی را در نظر می گیرد و بقیه را با آن می سنجد. مثلا اینطوری می سنجد که نوح (علیه السلام) باید از جامعه آن روز حذف شود اما در واقع

دنبال بهانه است. این یعنی پیش فرض داشتن، یعنی از قبل تصمیمش را گرفته و فقط شروع به مقدمه چینی کردن. مراقب باشیم تا در این دام‌ها نیفتیم.

سوال: خدا وقتی می‌خواهد مثلا از عملکرد حضرت موسی (علیه السلام) با فرعون بگوید یک مدل استدلال می‌کند. ولی ممکن است ما یک مدل دیگر استدلال کنیم.

- خدا اصلا استدلال‌هایش شبیه به ما نیست. شهودی است. حقیقت را بیان می‌کند، طوری می‌گوید که هرکسی براساس ظرف خودش آن را متوجه می‌شود.

سوال: استدلال همان منطقی است؟

- خیر اتفاقا هرچه که انسان در جهت استدلال پیش برود معلوم است که می‌خواهد جواب درست ندهد! استدلال ابزاریست برای درست جواب ندادن، برای همین هر وقت در استدلال افتادید بدانید که از جواب درست دادن فرار می‌کنید. البته استدلال‌های خوب هم داریم ولی استدلال‌هایی که ما در بحث‌هایمان استفاده می‌کنیم، نوعا استدلال‌های نامطلوبی است. واقعا انسان باید کلاه خود را قاضی کند زیرا حق معلوم است.

سوال: مثلا من می‌خواهم از همسرم اطاعت کنم. پس تمام استدلال‌های زندگی‌ام را به گونه‌ای می‌چینم تا به آن برسیم. آیا این استدلال درست است؟ اصلا استدلال است؟

- لزومی ندارد انسان این کار را انجام بدهد. باید براساس معیارهای الهی این کار را بکند نه براساس معیارهای همسرش! اگر هم خدا اجازه داد، این کار را انجام دهد. هیچ کسی خارج از فضای حکم پروردگار نمی‌تواند کسی را آنقدر بزرگ کند. البته ما در جامعه مان اینکار را می‌کنیم که کسی را به یک‌باره خیلی بزرگ می‌کنیم. باید مواظب استدلال‌هایمان باشیم.

سوال: در فضایی که هم راستا جلو می‌رود، استدلال نیز جایی ندارد؟

- خیر مثلا حضرت طالوت (علیه السلام) مردم را به جنگ برد. بعد گفتند به نهر رسیدید آب نخورید. اما آنها تشنه بودند، می‌توانستند بگویند که آقا چگونه ما با دشمن بجنگیم در حالی که یک روز است آب نخورده ایم؟! چرا نباید آب بخوریم؟

اما در حقیقت وقتی ما دیدیم که خودش آب نخورد، ما نیز نباید بخورید. منتظر این هم نباشید که او بگوید و ما بشنویم. اصلا احتیاجی به استدلال، به این معنا ندارید.

استدلال به این نحوی که در پیش ما مرسوم شده است، محصول لجبازی است و کسی که به سمت استدلال می رود می خواهد کاری را انجام ندهد. حالا ممکن است بگویید طرف مقابل اشتباه می کند و باید در مقابل اشتباه او چه کرد؟ جواب این است که در پاسخ به او استدلال نیاور! مثلا حقیقت را در مرتبه ای دیگر برای او واضح کن. مثلا بگو که حقیقت در اینجا به این شکل است، حالا اگر قبول هم نکرد که هیچ.

سوال: ما مثلا حرف شما را براحتی می توانیم منتقل می کنیم اما در جایی که بخواهیم خودمان چیزی را به کسی تفهیم کنیم، چرا دلیل می پرسیم؟

- دلیل خواستن، استدلال نیست. کما اینکه همین آیات دلالت بر این دارد که وقتی حضرت نوح (علیه السلام) گفت «وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» این خودش کشف حقیقت است. آنها گفتند «وَاتَّبَعَكَ الْأَرْدُذُونَ» جواب چه بود؟ «قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، من علم ندارم به کاری که آنها انجام می دهند. «ان حسابهم الا علی ربی» اگر کار اشتباهی هم انجام می دهند با خداست. اینها استدلال نیست بلکه بیان یک حقیقت است. بیان آن چیزی که هست. نمی گوید اینها ارذل نیستند و من طرفدار ارذل نیز نیستم، از خودش دفاع نمی کند بلکه مبنای کارش را بیان می کند و گفتن مبنای کار به معنی استدلال نیست.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴)

من طرح کننده بیان حق هستم. در واقع در اینجا یکسری موضع گیری هایی می شود.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۱۵)

من نذیر مبین و آشکار هستم.

مومنین اینجا به معنی کسانی هستند که به او اعتماد کرده‌اند. ممکن است یک ارذلی به کسی اعتماد کند. می‌تواند کسی گنهکار باشد اما اعتماد هم بکند. منافاتی با هم ندارند.

سوال: انسان از کجا باید بداند که اهل اطاعت است؟

- اینکه برایش مهم باشد که زندگی رسول چگونه است. اینکه برایش مهم باشد که پیامبر چگونه زندگی کرده است. مثلا اگر پیامبر بود و پول داشت، مردم محروم را فراموش می‌کرد؟! حتما در دایره زندگی پیامبر انسان‌های محروم بودند. پس اگر برایمان محرومین هیچ موضوعیتی نداشته باشند، معلوم است که اهل اطاعت نیستیم.

سوال: آوردن مثال در مباحثاتی که پیش می‌آید یک معضلی که دارد این است که برداشت آدم‌ها از مثال‌ها در بسیاری از مواقع متفاوت است. مثلا ما حق نداریم اگر کسی اشتباهی می‌کند، از دایره بیرونش کنیم. همانطور که امام می‌دانست که بنی صدر مشکل دارد اما تحمل کرد تا به واسطه محبت از اشتباهاتش دست بردارد. خیلی مواقع پیش می‌آید که استنباطی که از سیره می‌کنند متفاوت است. مثلا اینکه دو اتفاق مشابه پیش بیاید اما عواملشان متفاوت باشد. چه باید کرد؟

- بخاطر همین وقتی سیره را از بالا به پایین نگاه می‌کنید یک سیره کلی داریم و بعد سیره‌های تفصیلی داریم. پیامبر وقتی که به آینه نگاه می‌کردند این دعا را قرائت می‌کردند. حالا اگر کسی این کار را نکند نمی‌گوییم که اهل اطاعت نیست. چرا که تفصیلی و جزئی است. ممکن است پیامبر جمعه‌ها غسل جمعه می‌کردند و نعلین به پا می‌کردند و ... حالا اگر ما این کارها را انجام ندهیم نمی‌گوییم اینها خارج شدن از اطاعت است. چرا که خیلی از این‌ها وابسته به اقلیم، شرایط و جایگاه است. اما یک سیره‌های کلی وجود دارد مثلا دشمن ستیزی، ابلیس ستیزی، آشنایی با محرومیت‌ها، ارتباط با افراد فرودست و ...

مثلا در رابطه با بنی صدر بحث جزئی نیست، خیلی مهم بود! شما چیزی که می‌گویید برای امام خمینی است و الان هم اگر کسی خواست این کار را بکند باید کسی باشد در عدل آن مقام. کار شما نیست، موضوع، موضوع شما نیست. در واقع آن جایگاه رهبر است.

سوال: شما می‌گویید مثلا حدیث از پیغمبر است، پس باید از آن اطاعت کنید. من قبل از اینکه به این نتیجه برسم که باید این حدیث را بخوانم و اطاعت کنم به چه واسطه‌ای به اینجا می‌رسم؟ اما کسی هیچ مفروضی ندارد که به چه

واسطه‌ای باید این حدیث را بخواند و بداند که این حدیث واقعا درست است یا خیر. این‌ها را به چه واسطه‌ای باید بشناسیم؟

- به اینها استدلال نمی‌گویند، بلکه استنباط گفته می‌شود. یعنی شیوه‌هایی که به ما حق بودن یک موضوع را ثابت می‌کند. وظیفه ما این است که همیشه استنباط داشته باشیم. استدلال به معنی این است که شما دلیل طلب کنید. در واقع دلیل خواستن از طرف مقابل یا از خودتان و در مواجهه قرار گرفتن با یک فکر.

من یک موقعی استدلالی برخورد می‌کنم. یک موقعی استنباطی برخورد می‌کنم. وقتی استدلالی برخورد می‌کنیم، در مدل دلیل آوردن‌های پی در پی قرار می‌گیریم تا به آن چیزی که می‌خواهیم، برسیم. نوعا اینگونه است. البته خود استدلال و دلیل مقدس است. نوع استفاده‌هایش فرق می‌کند. در واقع می‌شود ابزاری برای التیام.

اما در استنباط به شما می‌گویند رفتارت اشتباه بوده است. شما می‌گویید می‌شود بگویند منظورتان از رفتار اشتباه چیست؟ می‌گوییم رفتار اشتباه یعنی اینکه بهتر بود و یا اصلا نباید فلان کار را انجام بدهید. همین که به شما می‌گویند رفتارتان اشتباه است شما به حکم خدا ارتباطش می‌دهید که چرا گفتند اشتباه است و ما نیز شروع می‌کنیم استنباط کردن.

وقتی استدلال می‌کنید می‌گویید چه کسی گفته اصلا این کار درست است و یا درست نیست؟ روایت و آیه اش را بیاور. نشانه‌اش هم این است که در بحث اوج می‌گیرید! یعنی مثلا این رفتار یا اشتباه است یا اینکه نیست. یا باید کنار گذاشته شود یا نباید کنار گذاشته شود، والسلام!

اما زمانیکه یکدفعه به این بحث کشیده می‌شود که چرا تو الان اینجور هستی یا چرا فلان .. به خودمان که می‌آییم می‌بینیم که ما اصلا چیز دیگری می‌گفتیم چرا صحبت به اینجا کشیده شد؟! چون آنقدر قلاب می‌اندازد تا آن حرف را نپذیرد! اما این واقعا چه کاری است؟! همان اول وقتی گفتند رفتارت اشتباه است یک ارتباطی با خدا بگیر و بگو خدا را شکر که یکی این اشتباه من را فهمید! سجده شکر هم انجام بده و حالا بعدش فکر کن که چرا می‌گویند اشتباه است. شاید واقعا اشتباهت بوده است.

حضرت سجاد (علیه السلام) در صحیفه سجادیه، شیوه اصلاحش در مورد خودشان عیب‌هایی است که مردم از او می‌بینند. چون از خدا خواسته‌اند، هر عیبی را که مردم دیدند، خداوند خودش آن را اصلاح کند. برای همین خوشحال است از اینکه مردم عیب‌هایش را ببینند چرا که می‌گویند من دعایی مهمور در نزد خدا دارم که هر عیبی را که از من دیده بشود، خدا آن را اصلاح می‌کند. این می‌شود استنباط.

حرف ما این است که ما در بسیاری از اوقات انسان‌های خوبی هستیم اما زندگی مان شبیه به کفار می‌شود و این بد است ، ما نباید در زندگی شبیه به کفار شویم. کفار نماد بی توجهی به خداست. در استدلال‌هایمان نباید شبیه به کفار شویم. بلافاصله حضرت نوح (علیه السلام) وقتی دیدند که این‌ها اینگونه می‌گویند سیستم را به سمت خدا می‌برد. آدم خیلی وقت‌ها نماز شب‌هایی که می‌خواند، مناجات‌هایش از داخل حرف‌های مردم بدست می‌آید. خیلی وقت‌ها مردم حرفی را به او زده‌اند که واسطه ارتباط او با خدا شده است.

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷)

خیلی جالب است که ایشا درد دلش را با خدا برد. به مردم نگفت که این کاری که شما می‌کنید، این است که من را تکذیب می‌کنید.

فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸)

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ (۱۱۹)

«فلک المشحون» نماد این است که هر کسی را که توانستند سوار بر کشتی کردند و تنها نرفتند. «مشمون» یعنی پر. یعنی پر انسان و حیوان بود که از بس پر بود نزدیک بود از کشتی بیفتد! این نکته خیلی جالب است، یعنی انسان مومن تا لحظه آخر هم از کسی ناامید نمی‌شود. یعنی حضرت نوح (علیه السلام) پیش‌بینی کرده بودند که مثلاً این مقدار انسان لازم است اما باز هم دو برابر ظرفیت را پر کرد. همیشه همینطور است. همیشه یک عده‌ای دقیقه آخر دستشان را می‌اندازند که بالا بیایند. انشاءالله که ما دقیقه نود سوار بر کشتی شویم..

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ (۱۲۰)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۲۱)

اینکه در قرآن بعضی وقت‌ها کشتی، «سفینه» به کار می‌آید، بعضی وقت‌ها «ذات الواح و دسر» می‌آید و بعضی وقت‌ها «فلک» می‌آید اینها معنی دارد. یعنی هر کدام در جای خودش معنی دارد. در هر کدام از سوره‌ها یک اسمی آمده و این دلیلش این است که ابزار هدایت هر زمان با یک چیزی ظاهر می‌شود، اما در اصل همه شان یک چیز بیشتر نیست.

فُلُكْ مشحون را باید روی واژه برده شود. مثلاً فُلُكْ با فَلَکْ یک مداری دارد، حتما در آن یک سیستم تسیحی دارد. مثل اینکه وقتی که به نجات و هلاکت اشاره می‌کند، و هرکسی در این مدار باشد، سفینه‌اش را با فُلُکْ می‌آورد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲)

اعتقاد شخصی من این است که همه انبیاء باید در زندگی ما زنده شوند تا پیامبر زنده شود. یعنی اگر نوح (علیه السلام) در قلب ما روشن نشود، پیامبر هم در قلب ما روشن نمی‌شود. برای روشن شدن حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، باید نوح (علیه السلام) در قلب انسان روشن شود، هود (علیه السلام) در قلب انسان روشن شود. اینطور نیست که ما بتوانیم بدون معبر انبیاء به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست پیدا کنیم. یعنی تمام این‌ها معبرهای رسیدن به رسول گرامیست.

سوال: پس تکلیف این ارتباط‌هایی که انسان با پیامبر برقرار می‌کند چیست؟ این‌ها ارتباط نیست؟

- ارتباط هست اما وقتی شما ارتباطتان را از ناحیه هود، نوح، صالح (علیهم السلام اجمعین) برقرار می‌کنید، پیامبرتان نوحی، صالحی، هودی است و هر جایی که در زندگی‌تان با مسائلی مانند حضرت نوح (علیه السلام) مواجه بشوید، پیامبر اعظم‌تان به شکل حضرت نوح (علیه السلام) دست‌گیری می‌کند. طبیعتاً ما در زندگی درگیر مسائل مختلفی هستیم، پس یک دفعه هود (علیه السلام) ظاهر می‌شود، یک دفعه نوح (علیه السلام) ظاهر می‌شود و....

وقتی قرآن در ذهنمان باشد و بگوییم «السلام علیک یا رسول الله»، اینجا در ذهنمان می‌شود نوح (علیه السلام). البته این‌ها چیزهای عجیبی نیست. شما در زیارت وارث می‌خوانید، «یا وارث آدم صفوه الله» «یا وارث نوح نبی (علیه السلام)»، وارث یعنی چه؟ تا بحال فکر کرده‌اید که چرا امام حسین (علیه السلام) را وارث آدم می‌دانیم؟ امام حسین (علیه السلام) را وارث نوح (علیه السلام) می‌دانیم؟ وارث موسی (علیه السلام)، عیسی (علیه السلام) و.... می‌دانیم؟

و اینکه ایشام بعنوان نماینده‌اند. شما باید بگویید که یا وارث آدم، نوح، هود، صالح و... منتها اینها یک رده‌هایی برایش می‌گذارند. یعنی باید همه این‌ها در ذهنمان باشد.

سوال: اگر از منظر عاشورا که دارای ارکانی است به آن نگاه کنیم، آیا اینطور هست که پیغمبران دیگر هم مانند ارکانی می‌مانند که در این شناخت کمک می‌کنند؟

- در واقع جلوات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در عالم است، منتها جلوات را ما نمی توانیم سریع مشاهده کنیم، جبرئیل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به صورت نوح (علیه السلام) می بیند، جبرئیل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به صورت هود (علیه السلام) می بیند. این خیلی برای ما جالب است که ما می توانیم به حقیقت نبوی دسترسی پیدا کنیم. ما باید اینگونه پیامبر را بخوانیم. در آخر همین می شود که همه می گویند تو همه هستی، اما «همه ای» که قابل دسترسی است، یک «همه» نزدیک و نه دور. یک «همه» نزدیک خیلی فرق دارد تا یک «همه» دور.

بله ما نیز می گوییم اگر حضرت نوح (علیه السلام) بود، چون تو بودی، اگر حضرت آدم (علیه السلام) بود، چون تو بودی. بله ما هم این را می گوییم اما واقعا «نوح» می فهمیم، «آدم» می فهمیم نه اینکه اینها در دسترس ما نباشند. بخاطر همین واقعا هر کدام از این انبیاء افتخارشان به این است که قوام نبوتشان به نبی اعظم است. بخاطر اینکه او خاتم انبیاست یعنی همه نبوت با او ختم می شود. کما اینکه با او شروع می شود. یک پرانتز باز شده و یک پرانتز بسته شده است منتها این جلوه پیدا کرده است. برای شناخت پیامبر اعظم باید چه کرد؟ باید نوح (علیه السلام)، هود (علیه السلام) و... را شناخت.

سوال: شناخت حضرت نوح (علیه السلام) شناخت کدام جلوه از پیامبر است؟ آیا اثرگذار است و آن را تقویت می کند؟

- مانند این است که شما یک نورانی از فطرت متوجه می شوید، آن بقیه نورانیت دیگر است. شما اگر نور را با منشور تفکیک کنید، طیف های مختلفی به شما می دهد. اینجا موضوع صفت خاص داشت. مثلا صفت سفینه نوح (علیه السلام) موضوع می شود. سفینه خیلی مهم است. ببینید حضرت نوح (علیه السلام) طبق روایات ۳۰ سال طول کشید تا کشتی را ساختند. طبق وحی پیش بینی کردند که این قوم قرار است توسط سیل از بین بروند. آن هم نه یک سیل معمولی برای همین احتیاجی به کشتی دارند، لذا کشتی ساخت و تقریبا همه شرایع می دانند که نوح (علیه السلام) دارای کشتی بوده است. بین همه شریعت ها متواتر است که او کشتی داشت و صاحب کشتی بود.

کشتی چیزی نبود که بشود همان موقع آن را ساخت بلکه باید از قبل ساخته می شد، یعنی آنقدر باید اعتماد قوی به خدا داشته باشد که ۳۰ سال کشتی بسازد، برای یک روز!

انتظار فرج را باید از نوح (علیه السلام) یاد بگیریم. یعنی اگر کسی بخواهد انتظار فرج را یاد بگیرد، باید نوحی شود. البته دعای ندبه هم از حضرت نوح (علیه السلام) گرفته شده است.

یک کتابی است که در سی دی جامع الاحادیث نیز هست. شیخ صدوق ملقب است به عموی امام زمان. ایشان خواب می بیند که امام زمان (عج الله تعالی فی فرجه) می گویند کتابی در مورد غیبت بنویس. می گوید نوشته ام. امام می گوید نه طوری بنویسد که ربط من را با انبیاء معلوم کند. بعد شیخ صدوق یک کتاب می نویسد که ربط حضرت با انبیاء است و در آن خصوصیات همه انبیاء را می آورد و نسبت ایشان را با امام زمان معلوم می کند. در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» شیخ صدوق. خیلی کتاب جالبی است.

می خواهد بگوید اگر کسی می خواهد امام زمان (عجل الله تعالی فی فرجه) را بشناسد، باید از جلوات انبیاء الهی بشناسد. شیخ صدوق که ملقب به عموی امام زمان است به او گفته شده که همچین کتابی بنویس. کتابش هم موجود است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲)

كَذَّبْتَ عَادَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۲۶)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷)

نمره امشب مان و مطالب دیگری که گفتیم صفتی باشد بنام صفت «امین». صفت «امین» در قرآن خیلی صفت باشکوهی است و همه ما باید این صفت را داشته باشیم. اگر پیامبر، «رسول امین» است، ما هم باید برای پیامبر، رسول امین باشیم هر انسان مومنی می تواند رسول امین باشد. چگونه؟ آن کسی که بدون واسطه به وحی رسول امین وصل است، بقیه می شوند رسول امینی به واسطه. و رسول رسول هم می شود رسول. چرا؟ دلیلش این است که رسول در هر حالتی رسول

است، چه رسول رسول و چه رسول خدا. این را در سوره مبارکه یس می گوید. «متها از نوع «امین» باید باشد یعنی هر انسانی باید امین باشد.

حالا امین شدن ما به چه صورت است؟ کم کم و بتدریج.

از خودمان حرفی نداشته باشیم یعنی اگر می خواهیم کسی را دعوت کنیم بگوییم «قال رسول الله»، «قال صادق» و...

آنقدر بلد باشیم که بدانیم پیامبر راجع به چه موضوعی چه فرموده اند. به هر کسی که خواستیم بگوییم از بیان این حضرات استفاده کنیم.

حالا اگر نخواستیم به هر دلیلی نام ببریم که مثلا امام صادق (علیه السلام) یا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اشکالی ندارد اما پیش خودمان باید بدانیم که حرف را از ایشان نقل می کنیم و از ایشان آموخته ایم. آنقدری که همه بدانند این بنده خدا حرفی نمی زند مگر اینکه یا روایت است و یا آیه قرآن.

ما می توانیم رسول امین باشیم و راه آن نیز مطالعه کردن است. از مطالعه مهم تر، عمل کردن است و از عمل مهم تر، نشان دادن است. نشان دادن یعنی جلوه داشتن. یعنی طرف باید از آن حالت پنهانی خارج شود و آشکار شود. یک راهی هم اینطور است که در اوج خودش، با نفاق و منافق خیلی شبیه می شود. یعنی همان حربه ای که منافق استفاده می کند برای ضربه زدن به دین، همان را باید آدم خوب انجام دهد. بخاطر همین یک وقت هایی آدم خوب چون اهل ریا را می بینند یا منافقین را می بینند، کار خوب را تعطیل می کند.

ما چرا این کار را نمی کنیم؟ چون دیدیم خیلی ها اهل عمل نیستند. حالا شما اهل عمل باش! چه ایرادی دارد؟! ما بخاطر همین نمی گوییم که پس رسول امین نمی شویم و بعد از مدتی احادیث خاموش می شود. من باید جوری زندگی کنم که در دوران عمرم یک بار روایات به خانواده و فرزندان گفته بشود، من می شود رسول امین. حالا فکر کنید همه این کار را بکنند! آنوقت دین احیا می شود. ما باید در احیای دین سهم داشته باشیم اما ما رسول امین نمی شویم.

«امین» یعنی وقتی فرد می شنود، می داند که این هوای نفسش در او نیست. می داند که او از خودش حرف نمی زند و بخاطر نفع خودش این روایت را نمی گوید.

پیامبران هیچ کدام آنچه را که می دانستند بخاطر نفع شخصی شان بکار نبرده اند پس ما هم بیاییم و همین کار را انجام بدهیم.

انشالله که خدا توفیق بدهد و در اعیاد رجب بر همه ما خیر و برکت نازل کنند، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات